

ماهیت اقرار مدنی از دیدگاه معرفت شناسی

محمد مولودی* - مهدی حمزه هویدا**

چکیده

بررسی ماهیت اقرار علاوه بر داشتن اهمیت نظری دارای آثار غیرقابل انکار عملی نیز می باشد. نظریه های مختلفی در مورد ماهیت اقرار مطرح شده که می توان آن ها را به دو دسته کلی نظریاتی که حجیت اقرار را ناشی از کشف واقع می دانند و نظریاتی که کشف واقع را در اقرار مورد توجه قرار نمی دهند، تقسیم نمود. مولفه صدق، به عنوان یکی از ارکان تعریف مرسوم معرفت، به معنای آن است که مفاد گزاره با واقعیت خارجی تطابق دارد. با تحلیل این شرط و تطبیق آن با احکام مستند به اقرار مدنی، می توان به این نتیجه رسید که اقرار ذاتا و ماهیتا ناظر به واقع بوده و اصولا از این حیث، دارای اعتبار است. در صورتی که مولفه های باور و توجیه نیز که از شرایط کسب معرفت هستند، در اقرار موجود باشند، اقرار یکی از ادله اثبات دعوا محسوب خواهد شد که قاضی را به شناخت و معرفت لازم در موضوع دعوا می رساند.

کلیدواژه: اقرار مدنی، معرفت شناسی، منبع معرفت، کشف واقع، شرط صدق، توجیه معرفتی، باور

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

* استادیار حقوق خصوصی دانشگاه بوعلی سینا، عهده دار مکاتبات Mohammad.molodi@yahoo.com

** دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق خصوصی دانشگاه بوعلی سینا

تاریخ وصول: ۹۰/۸/۲۸ - پذیرش نهایی: ۹۱/۱/۲۲

مقدمه

۱- آدمی همواره تلاش می کند تا در برابر مجهولات و ابهاماتی که در پیش رو دارد، باوری درست و صادق به دست آورده و واقع امر را بشناسد. این که آیا اصولاً شناسایی حقایق امکان پذیر است یا نه و در صورت امکان پذیر بودن، از چه راه ها و منابعی و با چه شیوه ها و اصول و شرایطی می توان به باور های درست رسید، از دیرترین دوران تا همین عصر حاضر از مهم ترین و بحث برانگیزترین دغدغه های فیلسوفان و متفکران بوده است. سراغ این سنخ از مباحث را در گذشته های دور، باید به صورت پراکنده در آثار به جای مانده از فیلسوفان یونان گرفت و در دوران کنونی رشته مجزا و مخصوصی به نام معرفت شناسی^۱ یا نظریه شناخت^۲، متکفل پرداختن به مسائل مزبور است. با توجه به مبنایی بودن موضوعات مطرح در معرفت شناسی، هر جا که پای باور و معرفت آدمی و نحوه برطرف کردن مجهولات او در میان باشد می توان از آموزه های این علم برای ارزیابی و نقد آن باورها بهره گرفت. پس از تلاش ها و بحث های فراوانی که در مورد نظریه شناخت انجام شده، توجه معرفت شناسی معاصر معطوف به بررسی معرفت گزاره ای شده است؛ یعنی متعلق معرفت باید قضیه ای قابل اتصاف به صدق و کذب باشد. این نوع از شناخت در برابر معرفت به امور جزئی (مانند شناخت قله الوند) و شناخت های مهارتی (چگونه شنا کردن) قرار دارد. (نگاهی انتقادی به معرفت شناسی جدید/ ۶۹ به بعد)

به صورت سنتی تعریف معرفت گزاره ای عبارت است از: باور صادق موجه^۳. مطابق این تعریف که قدمتی چند هزار ساله دارد، با وجود سه شرط مذکور می توان گفت که معرفت و شناخت حاصل شده است. این تعریف علی رغم انتقادات و خرده گیری هایی که نسبت به آن صورت گرفته، هنوز هم دارای مقبولیتی عام بوده و از آن به عنوان تعریف معیار یاد می کنند. (آشنایی با معرفت شناسی/ ۵۳) همین تعریف و مولفه های آن، در این نوشتار مورد استفاده و رجوع ما خواهد بود.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

- 1-Epistemology
- 2-Theory of knowledge
- 3-True justified belief

۲- در امور حقوقی و قضایی نیز، دادرس، همچون دیگر افراد بشر با مجهولی به نام مجهول قضایی^۱ مواجه است که ماهیتاً فرقی با دیگر مجهولات هستی ندارد. این مساله که هدف دادرسی مدنی کشف حقیقت از راه دلیل است (نقش دادرس مدنی در تحصیل دلیل و کشف حقیقت/۱۶) و یا این که به کارگیری دلیل از سوی قاضی بیشتر برای توجیه رای است تا کشف حقیقت (procédure civil/721)، و سرانجام این که اصولاً حقیقت قضایی با سایر حقایق متفاوت است یا خیر، (Le Masson: < La recherche de la vérité dans le procès civil >/21) مورد بحث ما نیست و پرداختن به آن‌ها مجال دیگری را می‌طلبد. مساله اصلی تحقیق حاضر بررسی این مساله است که وقتی قاضی به موجب اقرار یکی از اصحاب دعوا، رای خود را توجیه می‌کند، منظور او دقیقاً چیست؟ اگر مفاد رای دادرس را به این صورت تحلیل کنیم که، "قاضی به موجب اقرار می‌داند که خسارات وارده به ملک الف را شخص ب وارد کرده است"، آیا چنین گزاره‌ای متضمن سه مولفه باور، صدق و توجیه می‌باشد یا خیر؟ کار ما دقیقاً این است که نشان دهیم آیا اقرار که به تجویز قانون می‌تواند یکی از اسباب توجیه رای و اثبات دعوا باشد، قاضی را به شناخت و معرفتی با اوصاف و شرایط یاد شده می‌رساند؟ بی‌تردید فرآیند اثبات، با مقوله فهم و شناخت، ارتباطی مستقیم دارد. (توسلی جهرمی، «ثبوت و اثبات»/۱۳۸) دادرس به عنوان یک انسان، خواه ناخواه محکوم به تبعیت از دستگاه معرفتی و ادراکی بشری است و هم‌چنان که گفته شد، مجهول و ابهام قضایی نیز ذاتاً با دیگر مجهولات، بویژه مجهولات نظری، تفاوتی ندارد. بنابراین برای یافتن بهترین پاسخ به مساله حقوقی حاضر، معرفت‌شناسی می‌تواند منبعی دست‌اول محسوب گردد. از طرف دیگر، در مباحث حقوقی و فقهی معضلات و چالش‌هایی عملی در مورد اقرار وجود دارد که زاینده روشن نبودن مبانی نظری و ماهیت آن است. حل این مشکلات عملی وابستگی زیادی به اتخاذ مواضع نظری و بنیادین دارد.

به این ترتیب نوشتار حاضر در سه بخش تدوین می‌یابد: بخش اول: شرط صدق در کسب معرفت و ماهیت اقرار، بخش دوم: شرط توجیه در اقرار، و بخش سوم: شرط باور.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۱- مجهولات قضایی دو نوعند: ۱. مجهولات حکمی که در مورد آنها، هدف یافتن حکم متناسب با موضوع در منابع حقوق است. این مجهولات در اینجا مورد بحث ما نیستند. ۲. مجهولات موضوعی که منظور ما در اینجا همین دسته است که باید به کمک ادله اثبات دعوا کشف و حل گردند.

بخش اول: شرط صدق در کسب معرفت و ماهیت اقرار

۱. مولفه صدق^۱

از مهم ترین مقومات معرفت که بحث های جالب و فراوانی در مورد آن وجود دارد، صدق است، تا جایی که به نظر برخی نویسندگان، این مولفه اصلی ترین نقش را در پی ریزی مفهوم معرفت داشته و در تمام تحلیل ها درباره معرفت بر شرط صدق تاکید می شود. (آشنایی با معرفت شناسی / ۱۰۱) در پاسخ به این پرسش که صدق یا حقیقت چیست دست کم سه نظریه وجود دارد که عبارتند از: نظریه انسجام، نظریه عمل گرایانه و نظریه مطابقت. براساس نظریه انسجام، گزاره در صورتی صادق است که عضوی از یک نظام منسجم از گزاره ها باشد و مطابق نظریه عمل گرایانه نیز، تنها گزاره ای صادق است که در عمل سودمند و کارا محسوب گردد. (برای دیدن نظریات بیشتر در خصوص صدق، بنگرید به: *The Cambridge Dictionary of Philosophy / 931*) اما از آنجا که نظریه مطابقت، پرسابقه ترین و پرطرفدارترین نظریه در باب صدق بوده و استقبال بیشتر و ایراد کمتری متوجه آن است، بحث را معطوف به این نظریه ادامه می دهیم. بر اساس تئوری انطباق یا مطابقت، گزاره هنگامی صادق و حقیقی محسوب می شود که مفاد آن با واقع عینی تطابق داشته باشد. اگر گزاره با واقعیت بیرونی مطابقت داشت، صادق است وگرنه گزاره و قضیه ای کاذب و نادرست محسوب می شود. چنان که ملاحظه می شود این نظریه به مفهوم متعارف صدق بسیار نزدیک است و شاید دلیل اقبال به آن و رواج آن همین باشد. (آشنایی با معرفت شناسی / ۱۰۳) برای دانستن بهتر معنای مطابقت با واقع، مثال زیر را در نظر بگیرید:

- رابطه زوجیت بین عماد و پروین برقرار است.

- پروین، همسر عماد نیست.

حاجت به بیان نیست که در زمان واحد و شرایط یکسان، هر دوی این گزاره ها را با هم نمی توان درست تلقی کرد. هر کدام از آن ها که صحیح باشد، لاجرم دیگری کاذب خواهد بود. به عبارت دیگر، اگر در عالم واقع، این رابطه زوجیت وجود داشته باشد، پروین هم باید زوجه عماد باشد.

منظور از تطابق در این نظریه و با توجه به معنای متعارف صدق، دقیقاً همین است که اگر شخصی گزاره ای را باور دارد، آن گزاره باید در دنیای واقعی هم همان گونه باشد که

1- Truth condition

در باور شخص است. مثلاً اگر کسی باور دارد که برف سفید است، در واقع هم برف باید سفید باشد (The Cambridge Dictionary of Philosophy / 929) و اگر قاضی باور دارد که الف مدیون ب است، در عالم واقعیت این دین باید در رابطه آن دو محقق باشد... .

البته این نظریه مصون از ایراد و خدشه نمانده و نویسندگان حوزه معرفت‌شناسی اشکالاتی را متوجه آن کرده‌اند و برخی نیز به رفع ایرادات و پاسخ به آنها پرداخته‌اند. (برای دیدن انتقادات به این نظریه و پاسخ آنها، بنگرید به: پژوهشی تطبیقی در معرفت‌شناسی معاصر/ ۱۰۲ به بعد) در اینجا فقط به یک ایراد که به بحث ما ارتباط بیشتری دارد، اشاره‌ای خواهیم کرد. ممکن است گفته شود که اگر مطابقت با واقع ملاک صدق گزاره‌ها یا باورها باشد، در این صورت برای بسیاری از گزاره‌ها ملاکی در اختیار نخواهیم داشت. توضیح آن که بعضی گزاره‌ها، نظیر قضایای اعتباری محض، که در علم حقوق تعدادشان کم نیست، هیچ معادلی در عالم واقع و خارج ندارند تا با آن مطابق باشند، بنابراین به نظر می‌رسد نظریه فوق جامعیت کافی را نداشته و حداکثر در مورد گزاره‌های حسی مورد توجه قرار گیرد.

اما پاسخ اشکال فوق را فیلسوفان مسلمان این گونه داده‌اند که، هیچ دلیلی وجود ندارد که واقعیت را محصور در گزاره‌های حسی و ملموس کنیم؛ می‌توان گزاره‌های اعتباری و مانند آن را نیز متناسب با ماهیت آن‌ها، مطابق با واقعیتی ویژه و مناسب خودشان دانست. آن واقعیت ویژه و منعطف، نفس الامر نامیده شده است. (معرفت‌شناسی در قرآن/ ۱۰۶ و آموزش فلسفه/ ۲۵۳/۱) بنابراین اگر قاضی بخواهد بداند که آیا زوجیتی که به آن اقرار شده است، مطابق واقع هست یا نه، باید تحقق ارکان اعتباری آن را احراز نماید.^۱ به هر حال و علی‌رغم پاره‌ای ایرادات، نظریه مطابقت هنوز نظریه‌ای رایج و مورد توجه جدی معرفت‌شناسان است.

۲. شرط صدق در احکام مستند به اقرار

مسئله مورد بحث این است که اگر برای مثال با استناد به اقرار خواننده، دادرسی او را در برابر خواهان، بدهکار و مدیون اعلام نماید، آیا چنین رای‌ی‌داری مولفه و شرط

۱- به لحاظ مطابقت گزاره با اعتقاد شناسنده، نوع دیگری از صدق وجود دارد که میتواند آثاری از قبیل شک و ظن و قطع را در متکلم یا شناسنده بوجود آورد. این نوع از صدق که صدق متکلمی (در برابر صدق کلامی و منطقی و معرفت‌شناختی) نامیده میشود، در علم اصول فقه مورد بحث واقع می‌شود، اما در معرفت‌شناسی ارتباط قضیه، فقط با واقع مورد نظر است. (پژوهشی تطبیقی در معرفت‌شناسی معاصر/ ۵۸)

صدق (مطابقت با واقع) می باشد یا خیر؟ به عبارت دیگر آیا اقرار، واقعا کاشف و حاکی از مدیون بودن خواننده است یا اینکه رای فوق منظور دیگری دارد؟

پاسخ این سوال تا حدود زیادی بستگی به طبیعت و ماهیت حقوقی اقرار دارد؛ امری که در نظام های مختلف حقوقی، متفاوت و گاهی متعارض معرفی می شود. اینک از دیدگاه معرفت شناسی و با رویکردی معطوف به صدق، نظریات مربوط به ماهیت و اثر اقرار را در دو گروه مورد بررسی قرار می دهیم:

الف- نظریاتی که کشف واقع را در اقرار مورد توجه قرار نمی دهند: بعضی فقیهان امامیه صریحا اظهار نظر کرده اند که اقرار جنبه واقع نمایی ندارد و نهایت چیزی که از روایت (اقرار العقلای علی انفسهم جائز)، استنباط می شود این است که اقرار سبب الزام مقرر، به مفاد اقرار می باشد. (رشتی، کتاب القضاء/ ۱/ ۱۶۶) عده ای از فقها نیز اثبات مقرر به را تعدی و فرضی می دانند و معتقدند که اصولا مفاد اقرار، دائر مدار وجود در واقع نیست. (العناوین/ ۲/ ۳۲۲ و بعد) بر اساس این این دیدگاه، اقرار هیچ ظلمتی را روشن نمی کند.

برخی بر این نظرند که ذات و اثر اصلی اقرار آن است که بار اثبات دعوا را دگرگون می سازد. یعنی قبل از اقرار، علی الاصول خواهان (مدعی) باید ادعای خود را با دلیل اثبات کند، اما پس از اقرار، این خواننده (مقرر) است که بار اثبات بر عهده او گذاشته می شود و او معمولا از طریق اثبات اشتباه، اکراه و... در مورد اقرار، به اثبات مطلوب خود می پردازد. این نظر به دو حقوقدان فرانسوی، یعنی، ابری و رو نسبت داده شده است (به نقل از: نظریه الاثبات فی اصول المحاکمات المدنیة و الجزاییه/ ۲/ ۸۸)

نظر دیگر که شاید نزدیک به دیدگاه قبلی است می گوید، هنگامی که مدعی علیه اقرار می کند، در واقع به نوعی تسلیم ادعای خواهان شده و حق خود را در مطالبه دلیل ساقط می کند؛ بنابراین ادعای خواهان بدون احتیاج به دلیل دیگر پذیرفته می شود. (الوسیط فی شرح القانون المدنی الجدید/ ۲/ ۴۸۳)

نقد این دو نظریه و بررسی سازگاری یا عدم سازگاری آنها با حقوق ایران و آثار آن ها مورد بحث ما نیست (در این باره بنگرید به: اثبات و دلیل اثبات/ ۱/ ۲۵۸)، آنچه در خصوص نظریات فوق به کار ما می آید این نکته است که در این موارد، اقرار ذاتا دلیلی ناظر به واقع و کاشف از آن به شمار نمی رود بلکه اثر اصلی و ذاتی اقرار منقلب کردن بار اثبات دعوا و یا از بین رفتن تکلیف اثبات آن است. البته در موردی که تکلیف به اثبات دعوا ساقط پنداشته می شود، بعضی نویسندگان، این اثر را با جنبه کاشفیت از واقع جمع کرده اند. اما حکایت از واقع

را به نوعی، فرع و تابع همان اثر اصلی (سقوط تکلیف اثبات) می‌دانند. (نظریه اثبات فی اصول المحاکمات المدنیه و الجزاییه/۸۹/۲)

دیدگاه دیگری وجود دارد که معتقد است وضع و اعتبار اقرار بدین جهت بوده است که وسیله ای برای برطرف کردن نزاع و مخاصمه باشد. اعتبار اقرار نزد عقلا و امضای آن توسط شارع، با این هدف است که دعوی را فصل نماید. این نظریه که حتی در مورد کل فرآیند دادرسی و ادله اثبات دعوا نیز مطرح گردیده (محسنی، «نظام های دادرسی مدنی»/۹۱)، بر این مبنا پایه گذاری شده است که هدف دادرسی باید قطع دعوی و از بین بردن اختلافات باشد و کشف واقع و دستیابی به حقیقت نمی‌تواند جزء ماموریت های قاضی قرار گیرد، و لذا هنگامی که یکی از اطراف نزاع با اقرار خود تسلیم ادعای مدعی می‌گردد، بهترین و ساده ترین وسیله برای فصل خصومت به دست آمده است. واضح است که چنین شیوه استدلالی در مورد ماهیت اقرار، نه تنها هیچ اشاره ای در مورد ناظر بودن اقرار به واقعیت ندارد، بلکه دقیقاً در برابر جنبه کاشف بودن آن قرار دارد.

نظریه دیگری که در ضمن شباهت با دیدگاه قبلی، با آن متفاوت است، نظریه از بین رفتن زمینه دعوا به وسیله اقرار است. در این جا بحث این نیست که اقرار وسیله فصل خصومت شمرده می‌شود بلکه تاکید بر این است که با وقوع اقرار، زمینه نزاع از بین می‌رود و دیگر اختلاف و خصومتی باقی نمی‌ماند تا فصل شود. این نظریه، هم مورد توجه حقوقدانان غربی واقع شده (به نقل از: اثبات و دلیل اثبات/۱/۲۶۰) و هم در فقه امامیه مطرح گردیده است. میرزای آشتیانی این قول را به استاد خود نسبت داده و آن را نظریه ای دقیق می‌داند. (آشتیانی، کتاب القضاء/۹۱ و نیز بنگرید به: القضاء و الشهادات/۱۹۱) طبق این نظر، در صورت احراز اقرار، نوعی صلح و سازش بین اطراف دعوا صورت می‌گیرد و در نتیجه، به لحاظ اصول آیین دادرسی مدنی باید اقرار سقوط دعوا صادر نمود، نه حکم. (دانشنامه حقوقی/۵۴۷/۱ به بعد) این نکته مهمترین نتیجه و تاثیر عملی پذیرش نظریه فوق است.

این نظریه هم نمی‌تواند مطابقت موضوع اقرار با واقع را تامین نماید و اصولاً اقرار را از زمره ادله اثبات دعوا خارج می‌کند. (قواعد فقه بخش قضایی/۱۴۹) در انتقاد از این نظر می‌توان گفت، اگرچه شباهت فراوان صلح و سازش با اقرار، یکی از مبانی نظر بالا به شمار می‌رود، اما واحد بودن محتوا و ماهیت آنها قابل تایید نیست؛ دیوان کشور فرانسه صراحتاً میان این دو فرق قائل شده است (مجله Sirey، سال ۱۸۹۵، ج ۱، ص ۴۵؛ به نقل از: نظریه اثبات فی اصول المحاکمات المدنیه و الجزاییه / ۴۵) و قانون آیین دادرسی مدنی ایران نیز در مورد اقرار، صدور حکم را پیش بینی کرده است نه اقرار سقوط دعوا را.

ب- نظریاتی که حجیت اقرار را ناشی از کشف واقع می دانند: به نظر می رسد که مهمترین دلیل اعتبار و حجیت اقرار، بنای عقلاست. شارع نیز همین امر عقلایی را مورد تایید قرار داده است نه این که خود به تاسیس و انشای یک قاعده پردازد. بنابراین، تحلیل مبنای اقرار در دونکته خلاصه می شود: اول اینکه هر شخص نسبت به رویدادهایی که در گذشته در خصوص او اتفاق افتاده است، آگاه تر از دیگران است و دوم آنکه، اخبار دروغ و خلاف واقع علیه خود، علی الاغلب اتفاق نمی افتد؛ اقرار کذب و اشتباه و توطئه آمیز به قدری کمیاب است که قابل اعتنای عقلا نیست. (مکارم شیرازی، القواعد الفقهیه ۴۰۵/۲) بنابراین اگر روایت اقرار العقلا... را امضا و تایید همین تحلیل عقلایی که ضروری ملل و ادیان دانسته می شود (العناوین/۲/۶۳۰)، بدانیم، دیگر دلیلی وجود ندارد که اثبات ناشی از اقرار را فرضی و تعبدی و غیر واقعی تلقی نماییم؛ تحلیل فوق، ناظر بودن اقرار را به واقع، به وضوح نشان می دهد. در تفسیر قاعده اقرار باید به آنچه در میان عقلا می گذرد توجه داشته باشیم؛ عرفا هنگامی که اخباری از شخصی علیه خودش سر میزند، اولین معنایی که به ذهن متبادر می شود وجود آن امر در عالم واقع است. مثلا اگر شخصی اقرار به مدیون بودن در برابر دیگری کند، عقلاء به وجود آن دین اطمینان و علم متعارف پیدا می کنند، این اطمینان متعارف به وجود مقربه چنان است که گویی، شنوندگان اقرار، خودشان، شاهد وجود یافتن دین بوده اند. به عبارت بهتر می توان گفت که اقرار در زمره امارات عقلایی قرار دارد و بی تردید این امارات دارای واقع نمایی هستند. (منابع معرفت/۳۰۵)

از سوی دیگر ادعای فرضی و تعبدی و غیر واقعی بودن اثبات ناشی از اقرار، نه تنها از ظاهر روایت اقرار العقلاء... قابل برداشت نیست بلکه روایات دیگری نیز وجود دارند که هیچ سازگاری و مناسبتی با نظریه اثبات فرضی و غیر واقعی ندارند. از جمله می توان به این نمونه اشاره کرد:

"المومن اصدق علی نفسه من سبعین مومن" (نقل از: بجنوردی، القواعد الفقهیه ۴۸/۳) آیا راستگو تر بودن هر شخص نسبت به مافی الضمیر خود، مفهومی غیر از مطابقت آن با واقع دارد؟ در روایت فوق از لفظ "صدق" استفاده شده است و همان گونه که پیش تر نیز گفتیم، صدق، چه در مفهوم متعارف و چه در معنای رایج و مسلط در بین معرفت شناسان، به معنای مطابقت مفاد قضیه با واقع می باشد. وانگهی، چنان که در بخش دوم خواهیم دید، قوام اقرار به اخباری بودن آن است، یعنی جنس و طبیعت اقرار دقیقا همان است که در گواهی یا شهادت وجود دارد. در کاشف بودن و واقعی بودن اثبات از طریق بینة،

تردیدی وجود ندارد (رشتی، کتاب القضاء/ ۱/ ۱۶۶) بنابراین ناظر بودن اقرار به واقع، تقویت می‌شود چرا که طبیعت و ذات آن با شهادت فرقی ندارد. به علاوه، اگر اقرار به صورت واقعی و تکوینی موضوعات را اثبات نکند، احراز و اثبات لوازم اقرار که امری مسلم است (العناوین/ ۲/ ۶۴۳)، توجیهی نخواهد داشت.

دلیل دیگر بر این ادعا که اقرار، تطابق مقربّه با واقعیت را می‌نمایاند و برای امور دیگری مثل فصل خصومت و... وضع نشده است، این است که معرفت‌شناسان نیز در استدلال‌های خود به اقرار استناد می‌کنند. واضح است که تمسک اینان به دلیل، برای نشان دادن تطابق مدلول با واقعیت است. ذیلاً به عبارات یکی از دانشمندان حوزه نظریه شناخت، در این باره اشاره می‌شود:

"... با وجود میلیون‌ها کتاب درباره انسان و شئون او، هنوز شناخت این موجود، مراحل اولیه خود را می‌گذراند. دلیل این مدعا کتابهایی است که محققان متخصص در هر رشته‌ای از علوم انسانی و دیگر علوم نظری می‌نویسند و اعتراف صریح یا کنایه‌ای می‌کنند به اینکه معلومات واقعی بشر در این رشته محدود و اندک است." (شناخت از دیدگاه علمی و از دیدگاه قرآن/ ۲۳۶)

بخش دوم: شرط توجیه در اقرار

پی بردن به صدق و راستی یک گزاره از طریق داشتن شواهد و دلایل قانع‌کننده، همان چیزی است که در معرفت‌شناسی معاصر از آن به شرط توجیه یا موجه‌سازی^۱ یاد می‌کنند. بنابراین مولفه توجیه معمولاً مرادف داشتن دلیل برای صادق بودن باور یا گزاره محسوب می‌شود.^۲ منبع و دلیلی همچون حس، عقل، گواهی و... باید صدق گزاره را تأیید کند تا آن گزاره موجه گردد. (The Cambridge Dictionary of Philosophy) 457/ و جستارهایی در معرفت‌شناسی معاصر/ ۴۴ و پژوهشی تطبیقی در معرفت‌شناسی معاصر/ ۱۳۹)

1-Justification

۲- طبیعی و بدیهی است که در دادرسی آنچه اهمیت دارد صرف داشتن دلیل و توجیه نیست بلکه ارایه آن مدّ نظر می‌باشد. چنانکه برخی در معرفت‌شناسی هم، موجه‌سازی را به معنای ارایه دلیل میدانند. در هر حال اختلاف فوق قراردادی محسوب می‌شود. (پژوهشی تطبیقی در معرفت‌شناسی معاصر/ ۱۴۲ و بعد)

اقرار نیز به موجب ماده ۱۲۵۸ قانون مدنی به عنوان یکی از ادله اثبات دعوا، می تواند رای دادرس را توجیه نماید. پس در موجه بودن و ترجیح داشتن آراء مستند به اقرار هیچ بحثی وجود ندارد، ولی باید دید آیا اقرار توجیه معرفتی نیز محسوب می شود یا خیر؟ برای یافتن پاسخ، ابتدا توجیه معرفتی و سپس منابع آن را بررسی می کنیم.

۱- توجیه معرفتی: برخی دلایل و توجیهات، علی رغم اینکه باورهای ما را معقول جلوه می دهند اما متوجه صدق و مطابقت آن ها با واقع نیستند. هدف این گونه ادله، هر چیزی می تواند باشد غیر از احراز صدق گزاره. برای مثال گاهی انسان در داشتن یک باور موجه است به این دلیل که آثار و تبعات و لوازم آن باور، دارای سود و منفعت است و نبود آن آثار، ضرر و زیان به دنبال دارد. هم چنانکه در بررسی نظریات راجع به ماهیت اقرار ملاحظه شد، ممکن است گفته شود اثر اصلی اقرار آن است که با تمسک به آن، می توان نزاع و خصومت را از بین برد. مبنای اصلی این نظر آن است که اصولاً وجود اختلاف و مخاصمه امری نامبارک می باشد که دارای آثار و تبعات زیانبار اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و... است؛ اگر ورودی پرونده ها به دادگستری از حد افزون شده و عمده وقت مردم و قضات صرف این مخاصمات شود، دیگر زمان و رمقی برای پیشرفت در حوزه های مختلف باقی نمی ماند. حال که اتفاقاً اقرار واقع شده و ادعای مدعی مورد پذیرش خصم قرار گرفته است، قاضی باید فرصت را مغتنم شمارد و شرّ دعوا را دفع کند.

آنچه در این شیوه استدلال در کانون توجه قرار می گیرد، مصلحت ها و مضرت هاست و اصولاً عنایتی به این که واقع و حقیقت چیست، نمی شود. این نوع توجیه همان است که آن را توجیه مصلحت آمیز یا توجیه پیامدی^۱ نامیده اند. (نگاهی انتقادی به معرفت شناسی جدید/ ۸۵)

اما توجیه و دلیل را هنگامی می توان معرفتی محسوب نمود که صدق گزاره را تایید نماید. در اینجا بر خلاف مورد قبل، به سود و زیان ناشی از توجیه توجه نشده و آن چه اهمیت دارد نشان دادن درستی و صدق گزاره است. در گفتار قبلی و هنگام بحث از ماهیت اقرار، دیدیم که مفاد حکم مستند به اقرار، دارای شرط صدق و مطابقت با واقع (کاشفیت) بوده و در این باره به قدر لازم سخن گفتیم. بنابراین در این بخش فقط به این مساله می پردازیم که اقرار در زمره کدام یک از منابع توجیه است. نکته قابل توجه این است که بودن اقرار در زمره

منابع توجیهی یا منابع معرفت، خود می‌تواند دلیل مستقل و جداگانه‌ای بر صادق بودن مفاد رای مستند به اقرار باشد.

۲- منبع توجیهی اقرار: از آن‌جا که منابع توجیه معرفتی همان منابع معرفت محسوب می‌شوند، (آشنایی با معرفت‌شناسی/۱۲۴) باید دید کدام یک از منابع معرفت می‌توانند از اقرار پشتیبانی نمایند. تجربه حسی یا ادراک حسی، عقل یا تعقل، گواهی، حافظه، مرجعیت (کارشناسی) و... معمولا به عنوان منابع توجیه معرفتی یا منابع معرفت مورد بررسی قرار می‌گیرند. (نگاهی انتقادی به معرفت‌شناسی جدید/ ۴۶ به بعد و منابع معرفت).

به دو لحاظ می‌توان دو منبع معرفتی متفاوت را برای اقرار مطرح کرد:

می‌توان خود را در جایگاه قانون‌گذار قرارداد و از این حیث به مساله توجه نمود. قانون‌گذار چگونه و با چه توجیهی دریافته که اقرار را در زمره ادله اثبات دعوا قرار دهد؟ براین اساس می‌توان گفت منبع توجیهی اقرار، عقل یا تعقل یا استدلال است. تحلیل یا استدلال عقلی قانون‌گذار این‌گونه می‌تواند باشد که، اصولا انسان‌ها در معاش خود عقل و محاسبات عقلی را در نظر می‌آورند، بنابراین غالبا داعی و انگیزه‌ای وجود ندارد (بویژه در امور مالی و غیر کیفری) که شخصی اخباری را علیه خود انجام دهد، در حالی که آن اقرار دروغ و کذب محض باشد. حال اگر شخص راجع به واقعه یا عملی، علیه خود اقرار کرد، عقل تصدیق خواهد کرد که او واقع را نمایانده است. این همان بحثی است که فقها در ذیل مدرک عقلی (عقلایی) قاعده اقرار می‌آورند و آن را مهمترین دلیل حجیت اقرار می‌دانند. (العناوین/۲/۶۳۰ و بجنوردی، القواعد الفقهیه/۳/۴۵) بنابراین منبع معرفتی قانونگذار برای اعتبار اقرار عقل است.

توجه به ملاحظات مربوط به توجیه، می‌تواند در برخی اختلاف نظرهای حقوقی در مورد اقرار، روشن‌گر باشد. بعضی معتقدند که اقرار، اماره قانونی اصابت به واقع است (اثبات و دلیل اثبات/۱/۱۵۵) و در واقع نوعی توجیه و دلیل غیر مستقیم محسوب می‌شود. اما در مقابل گفته شده است که اماره قانونی بر اثر استقرا حاصل می‌شود در حالی که اعتبار اقرار مبتنی بر استقرا نیست. (ادله اثبات دعوا در حقوق ایران/۱۱۶) نظر اخیر قابل تأیید است، زیرا نه تنها اعتبار اقرار نمی‌تواند مبتنی بر مشاهده و استقرا باشد، بلکه اصولا حتی اگر بر فرض در عالم واقع یک مورد هم اقرار محقق نشده باشد، عقل، اعتبار اقرار را به رسمیت می‌شناسد. بنابراین اقرار را باید یک دلیل و توجیه مستقیم محسوب نمود.

از منظری دیگر می توان چگونگی اثبات مجهول قضایی برای دادرس را مطرح کرد، به این صورت که اگر یکی از اطراف دعوا اخباری علیه خود انجام دهد، قاضی چگونه و از طریق کدام منبع، پی به وجود واقعیت میبرد؟

یکی از منابع مهم معرفت، گواهی^۱ است. یعنی برای دانستن امری به گفته ها یا نوشته های دیگران استناد شود. (See: Whiting, <Book reviews of The Epistemology of testimony>/ 1136-1139) که استناد به گواهی نباید بخشی از فرآیند نتیجه گیری، استنباط و ارزیابی باشد. (آشنایی با معرفت شناسی/ ۱۸۷ و منابع معرفت/ ۲۹۰) به این معنا که صرف اخبار و گواهی برای داشتن معرفت یا دست کم توجیه درباره یک باور، کافی است و نیازی به وجود شواهد و قراین دیگر و سنجش آنها و هماهنگی آنها با یکدیگر نمی باشد.

غالباً هنگامی که بحث از گواهی یا شهادت در معنای حقوقی آن مطرح می شود، اخباری مدنظر است که سود و زیان آن برای شخصی غیر از شاهد است. معنای اصطلاحی شهادت در قانون و بینه (در معنای اخص) در فقه نیز همین است. اما در معنایی وسیع از گواهی می توان گفت که اخبار علیه خود شخص نیز می تواند نوعی گواهی با اعتبار خاص باشد. توضیح آن که فرقی نمی کند گواهی، به سود و زیان چه کسی باشد چرا که در هر صورت قوام آن بر اخبار است. به دلیل همین یکسانی جنس و طبیعت است که گاهی در آیات و روایات، با لفظ شهادت، معنای اصطلاحی اقرار اراده می شود. مثلاً این روایت که "شهادت فاسق پذیرفته نمی شود مگر اینکه علیه خودش باشد." (نقل از: بجنوردی، القواعد الفقهیه/ ۴۹/۳)

حال اگر این نکته را نیز در نظر آوریم که صرف اقرار برای اثبات موضوع کافی است و دلیل دیگری لازم نیست (ماده ۲۰۲ قانون آیین دادرسی مدنی) و سنجش و بررسی ارزش اقرار (اقرار تام الاجزا) برای قاضی ممنوع است (نظریه الاثبات فی اصول المحاکمات المدنیه و الجزاییه/ ۵۷/۲)، به راحتی می توان ادعا کرد که منبع معرفتی قاضی برای استناد به اقرار، همان چیزی است که در معرفت شناسی به گواهی معروف است. زیرا در آنجا نیز گواهی در معنای غیر استنتاجی آن مورد نظر است و صرف وجود اخبار گواه، فرد را در داشتن باور نسبت به مفاد گواهی موجه می گرداند. (منابع معرفت/ ۲۹۲ به بعد)

بنابراین به طور خلاصه می‌توان گفت، اخباری بودن ماهیت اقرار و عدم امکان ارزیابی آن و ماخوذ بودن قاضی به مفاد اقرار، این ادعا را تأیید می‌کند که منبع معرفتی قاضی (ونه قانون‌گذار)، در استناد به اقرار، گواهی در معنای مورد نظر معرفت‌شناسان است. البته این نکته مهم را نیز باید خاطر نشان ساخت که اعتبار عقلی و عقلایی اقرار که در اثبات حجیت آن برای قانون‌گذار از آن بحث شد، تا حد زیادی در نحوه استناد قاضی نیز موثر است و نفوذ این منبع عقلی را در ذهن قاضی به هیچ وجه نمی‌توان انکار کرد.

بخش سوم: شرط باور

وجود باور به عنوان یکی از مولفه‌های معرفت، به معنای وجود نوعی ارتباط ذهنی شخص (شناسنده) با گزاره است. این نوع ارتباط ذهنی باید در زمره ارتباط‌هایی باشد که با دانستن گزاره سازگاری دارد؛ حالت‌هایی مثل تردید داشتن، امید داشتن و ... حالت‌هایی ذهنی به شمار می‌رود که با دانستن مفاد گزاره ناسازگار هستند. حتی داشتن یقین و اطمینان نیز در ماهیت باور و وجود آن تأثیری ندارد و ممکن است یک باور، مظنون، مشکوک و یا حتی موهوم باشد. تنها ارتباطی که ملاک است تا باور بعنوان یکی از شرایط معرفت حاصل گردد، همان ارتباط ذهنی سازگار با دانستن و عبارت بهتر پذیرش^۱ است. (جستار‌هایی در معرفت‌شناسی معاصر / ۹۲)

بحث تفصیلی در باب چیستی باور و سایر موضوعات مرتبط با آن، اصولاً باید در تالیفات و آثار معرفت‌شناسی دنبال شود. آن‌چه در اینجا می‌تواند به مساله مورد بحث ما مربوط باشد به طور خیلی خلاصه این است که، "باور به گزاره‌ای مانند P دربردارنده گونه‌ای تصدیق و موافقت نسبت به گزاره P است؛ یعنی تصدیق و موافقت شخص (باورنده)، با اینکه گزاره P گزاره‌ای صادق است." (آشنایی با معرفت‌شناسی / ۸۹) بنابراین باور داشتن به معنای این است که به صدق گزاره باور و اعتقاد داشته باشیم.

آیا وجود چنین باور و اعتقاد و پذیرشی نسبت به مفاد گزاره یا حکم ناشی از اقرار، لازم است؟ به نظر بسیاری از نویسندگان، اقرار در نظام حقوقی ما در زمره ادله تحمیلی قرار دارد. به این معنا که مفاد اقرار صرف نظر از باور درونی دادرس به او تحمیل می‌شود و قانع شدن و ایجاد باور و پذیرش در او، اهمیتی ندارد. (آیین دادرسی مدنی / ۳/ ۳۰۵ و اثبات و دلیل اثبات / ۱/ ۲۶۸) البته بدون تردید در اغلب موارد، دلالت اقرار بر وجود حق که غالباً حداکثر

^۱ - Acceptance

دلالت ممکن می باشد، اعتقاد و باور دادرس را متوجه صدق مفاد اقرار می کند. اما تحمیلی و قاطع بودن اقرار، بدین معنی است که امکان دارد در مواردی علی رغم وجود اقرار، باور و اعتقادی در دادرس نسبت به صدق محتوای اخبار، پیدا نشود.

طرح این پرسش به جاست که اصولاً مبنای باور چیست؟ بر چه مبنایی می توان نسبت به صدق گزاره ای اعتقاد پیدا کرد و بر کدام اساس از باور کردن آن اجتناب ورزید؟ پاسخی که در معرفت شناسی به این مساله داده شده و به نظر می رسد با طبیعت امور قضایی و دادرسی نیز سازگار باشد این است که باور داشتن مبتنی بر دلیل است؛ اگر دلیلی معرفتی بر صدق مفاد گزاره داشتیم آن را باور می کنیم و اگر دلیل در جهت کذب آن بود، از باور اجتناب می ورزیم. بدین ترتیب می توان گفت "ارتباط باور با صدق،... از راه دلیل است که در موجه سازی به عمل می آید." (پژوهشی تطبیقی در معرفت شناسی معاصر / ۹۰)

آن چه از ظاهر آموزه های معرفت شناسی و بویژه از پاسخ فوق، می توان استنباط کرد ارتباط ویژه باور به دلیل و مولفه توجیه است. ابتدای باور بر دلیل، ظاهراً آن چنان است که می توان گفت اگر شخصی دلیل معرفتی بر صدق یک گزاره داشته باشد، نمی تواند نسبت به درستی آن گزاره باور و اعتقاد نداشته باشد و بالعکس اگر شخص دلیلی بر کذب یک گزاره داشته باشد نمی تواند به نادرستی آن گزاره بی اعتقاد باشد. اما یکی از لوازم قطعی اصل تحمیلی بودن اقرار، این است که امکان دارد قاضی در مواردی علی رغم اینکه به اقرار بعنوان یک دلیل و منبع و توجیه معرفتی دسترسی دارد، اما صادق بودن محتوا و مفاد آن اقرار را باور نکند.

برای بررسی بیشتر، باید دید آیا واقعا می توان موردی را یافت که در آن قاضی علی رغم دسترسی به اقرار، به صادق بودن مفاد آن باور نداشته باشد.

گاهی با وجود اینکه تحقق اقرار به عنوان دلیل، محرز است، اما دلیل یا قرینه دیگری مخالف مفاد آن است. مثلاً به وجود یک دین اقرار شده است ولی سندی عادی یا حتی رسمی^۱ دقیقاً بر خلاف آن دلالت می کند. اما این مورد نمی تواند دلیل و مجوزی برای باور نکردن مفاد اقرار باشد چرا که سایر قراین و ادله محکوم و مقهور اقرار هستند. (اثبات و دلیل اثبات / ۲۷۲) دلالت اقرار بر واقع، چنان قاطع است که قانون گذار رسیدگی و ترتیب اثر

۱- البته در حقوق کشورهای هم چون لبنان و مصر اقرار مخالف سند رسمی پذیرفته نیست. (نظریه الاثبات فی اصول المحاکمات المدنیة و الجزاییه / ۶۲)

به دلایل دیگر را ممنوع کرده است (ماده ۲۰۲ قانون آیین دادرسی مدنی) به عبارت دیگر هیچ دلیل و قرینه دیگری به اندازه اقرار نمی‌تواند مجهول قضایی را حل کند. اگر دادرس اقرار را فاسد یا اشتباه یا... (مواد ۱۲۷۶ و ۱۲۷۷ قانون مدنی) بداند می‌تواند این فساد یا کذب را با دلیل و تحقیق احراز نماید که در این صورت نیز مساله تحمیل اقرار بر خلاف باور درونی دادرس اصولاً قابل طرح نیست. باری، با توجه به گره خوردن و ابتدای باور به دلیل، به نظر می‌رسد مورد موجه و قابل کنترلی را نمی‌توان یافت که علی‌رغم وجود اقرار، دادرس همچنان به درستی موضوع اقرار باور نداشته باشد. اما نکته قابل ذکر و البته غیر قابل انکار این است که علم حقوق و بویژه حقوق دادرسی مدنی در چارچوب تشریفات و نوعی انضباط شکلی قرار دارد که برخی مصالح و همچنین برخی قواعد ناظر به حقوق اصحاب دعوا و منافع دادگستری آنها را ایجاب کرده‌اند. این محدودیت‌ها باعث می‌شوند تا در دادگاه‌ها، هر دلیلی (هر چند معتبر و صحیح) در هر زمانی و توسط هر شخصی مسموع نباشد. با این توضیح می‌توان موردی را تصور کرد که دادرس با اینکه دلیلی بر بی‌اعتباری اقرار دارد، اما اقتضات نظام دادرسی (مانند قاعده منع تحصیل دلیل، یا عدم اعتبار علم خارج از پرونده قاضی و...) اجازه ارائه دلیل و اثبات موضوع را نمی‌دهد. اینجاست که قاضی صدق اقرار را باور نمی‌کند اما قانون‌گذار دلالت اقرار نسبت به واقع را صرف نظر از باور دادرس به او تحمیل می‌کند و در واقع دلالت نوعی و قاطع اقرار را بر باور و معرفت شخصی دادرس، ترجیح می‌دهد. ملاحظه می‌شود که در این مورد نیز، علت باور نکردن مفاد اقرار، وجود دلیل بر بی‌اعتباری آن است، منتهی در اینجا امکان طرح و ترتیب اثر دادن به دلیل وجود ندارد. بنابراین به نظر می‌رسد اصل یا قاعده تحمیلی بودن دلیلی مثل اقرار، نتیجه نفوذ دیدگاهی باشد که اقرار را ناظر به اموری غیر از واقعیت می‌داند. زیرا چنانچه اقرار توجیه معرفتی محسوب گردد و مفاد آن ناظر به واقعیت باشد، بحث تحمیل اقرار بر خلاف باور درونی دادرس، بی‌مورد خواهد بود.

نتیجه‌گیری

مهمترین نتایج این نوشتار از این قرار است:

- ۱- هرگاه حکمی به استناد اقرار صادر شود، مفاد آن حکم ناظر به واقع است. (کاشفیت واقعی و تکوینی)

۲- اقرار یک توجیه و دلیل معرفتی محسوب می شود که هدف آن نمایاندن درستی و صدق حکم (گزاره) است. منبع این توجیه معرفتی، برای قانونگذار عقل و برای دادرس گواهی معرفت شناختی است.

۳- در قریب به اتفاق موارد، وجود یک اقرار کامل و تام الاجزاء، باور دادرس را نسبت به درستی مفاد آن اقرار ایجاد می کند. اما در موارد نادری ممکن است به واسطه اقتضائات دادرسی، اقرار بر خلاف باور دادرس به او تحمیل شود که این مطلب از دیدگاه معرفت شناسی و با توجه به ابتدای باور به دلیل، نمی تواند مطلوب باشد.

۴- تحمیلی بودن اقرار، متناسب با دیدگاهی است که اقرار را ناظر به واقعیت نمی داند. اما در صورتی که اقرار ناظر به واقعیت و کاشف از آن باشد و یک توجیه معرفتی محسوب شود، تحمیل اقرار بر خلاف باور دادرس، منطقی قابل پذیرش نخواهد بود.

منابع

- ۱- آشتیانی، میرزا محمد حسن، *کتاب القضاء*، تهران، چاپخانه رنگین، ۱۳۶۹ ق.
- ۲- ابوعبد، الیاس، *نظریه الاثبات فی اصول المحاکمات المدنیه و الجزاییه*، ج ۲، الطبعه الاولى، بیروت، منشورات زین الحقوقیه، ۲۰۰۵ م.
- ۳- انصاری، شیخ مرتضی، *القضاء والشهادات*، قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم، ۱۴۱۵ ق.
- ۴- اوریت، نیکلاس و فیشر، الیک، *نگاهی انتقادی به معرفت شناسی جدید*، ترجمه حسن عبدی، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۹.
- ۵- بجنوردی، حسن، *القواعد الفقهیة*، ج ۳، قم، نشر الهادی، ۱۴۱۹ ق.
- ۶- پوراستاد، مجید، *نقش دادرس مدنی در تحصیل دلیل و کشف حقیقت*، تهران، شهر دانش، ۱۳۸۹.
- ۷- توسلی جهرمی، منوچهر، *ثبوت و اثبات*، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ش ۶۲، زمستان ۱۳۸۲.
- ۸- جعفری، محمدتقی، *شناخت از دیدگاه علمی و از دیدگاه قرآن*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۰.
- ۹- جعفری لنگرودی، محمدجعفر، *دانشنامه حقوقی*، ج ۱، چ ۲، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۸.
- ۱۰- جوادی آملی، عبدالله، *معرفت شناسی در قرآن*، چ ۶، قم، مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۷.
- ۱۱- حسین زاده، محمد، *پژوهشی تطبیقی در معرفت شناسی معاصر*، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۲.
- ۱۲- _____، *منابع معرفت*، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۶.
- ۱۳- حسینی المراغی، سید میر عبدالفتاح، *العناوین*، ج ۲، الطبعه الاولى، قم، موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۸ ق.

- ۱۴- رشتی گیلانی نجفی، میرزا حبیب‌الله، *کتاب القضاء*، ج ۱، قم، دارالقرآن الکریم، ۱۴۰۱ ق.
- ۱۵- سنه‌وری، عبدالرزاق احمد، *الوسیط فی شرح القانون المدنی الجدید*، ج ۲، الطبعة الثالثة الجدیدة، بیروت، منشورات الحلبي الحقوقیه، ۱۹۹۸ م.
- ۱۶- شمس، منصور، *آشنایی با معرفت شناسی*، تهران، طرح نو، ۱۳۸۴.
- ۱۷- شمس، عبدالله، *آیین دادرسی مدنی*، ج ۳، ج ۷، تهران، دراک، ۱۳۸۵.
- ۱۸- صدرزاده افشار، سید محسن، *ادله اثبات دعوا در حقوق ایران*، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹.
- ۱۹- فتحی‌زاده، مرتضی، *جستارهایی در معرفت شناسی معاصر*، قم، آیت عشق، ۱۳۸۴.
- ۲۰- کاتوزیان، ناصر، *اثبات و دلیل اثبات*، ج ۱، ج ۴، تهران، میزان، ۱۳۸۵.
- ۲۱- محسنی، حسن، *نظام های دادرسی مدنی*، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال ۳۷، شماره اول، بهار ۱۳۸۶.
- ۲۲- محقق داماد، سیدمصطفی، *قواعد فقه بخش قضایی*، تهران، مرکز نشر علوم اسلامی، ۱۳۷۷.
- ۲۳- مصباح یزدی، محمد تقی، *آموزش فلسفه*، ج ۱، ج ۲، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، شرکت چاپ و نشر بین‌الملل، ۱۳۷۹.
- ۲۴- مکارم شیرازی، ناصر، *القواعد الفقهیه*، ج ۲، ج ۳، قم، مدرسه امام امیرالمومنین، ۱۴۱۱ ق.
- 25- Audi, Robert, *The Cambridge Dictionary of Philosophy*, Second Edition, London, Cambridge University Press, 1995.
- 26- Le Masson, Jean-Marc, *La recherche de la vérité dans le procès civil*, Droit & Société, 38-1998. Disponible Sur: <http://www.reds.msh-Paris.Fr/Publications/revue/html/ds038/ds038-03.htm>(2011/1/10).
- 27-Vincent, Jean, Guinchard, serge, *procédure civile*, 26 edition, Paris, Dalloz, 2001.
- 28-Whiting, Daniel, *Book reviews of The Epistemology of testimony*, edited by Lackey and Sosa. Mind Association, Oxford journals, Vol. 116, October 2007.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی